



«سنت استخفاف»



آیت‌الله محمدی گلانی

- توضیح مقام.
- شأن صدور حدیث «ان من البیان لسحرا».
- داستان رودکی و احمد بن نصر سامانی.
- سحر بیان فردوسی در ابعاد مختلف.
- سخن آفرینان دیگر.
- بیان تمثیلی و حقیقت قتل.
- امثال قرآنی و روایی و امثال رؤیائی.
- فرق بین تعبیر و تأویل.
- حدیث مورد سؤال از سنخ امثال است.
- خطر ابلهان انکر الاصوات از خطر سگان زوزه کش بیشتر است.
- پرسش از تأویل حدیث مذکور در مقاله قبل، بیان مدارک آن از طریق فریقین.
- صدور گذرنامه بوسیله نوح «ع» برای شیطان.

بخداوند پناه برید چه آنها می بینند چیزی را که شما نمی بینید». مسنن ابی داود ج ۴ صفحه ۳۲۷ و همین مضمون در صحیح مسلم و بخاری و سنن ترمذی و نسائی آمده است.

و شیخ صدوق در علل بنقل مجلسی در بحارالانوار نقل می کند که رسول الله «ص» فرمودند: «اذا سمعتم نباح الكلب ونهيق الحمير فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم فانهم برون (برین ط) ولا ترون فافعلوا ما تؤمرون» ج ۶۵ از طبع جدید صفحه ۶۴. یعنی: «وقتی که زوزه سگان و آواز خران را شنیدید، بخداوند از شیطان رجیم پناه برید، زیرا آنها می بینند و شما نمی بینید، وظیفه شما امتثال امری است که بشما می شود».

و در خاطرم هست که در کافى شريف حضرت امام المحدثين جناب كليني نیز این خبر را نقل فرموده اند. باری در اصل صدور چنین خبری از مساحت قدس رسالت علی حاملها الصلوات، تردید و تشکیک بی مورد است. بلی، عدم آشنائی با رموز تأویل احادیث، احیاناً ناآشنا را به انکار اینگونه روایات

در پایان بحث از سنت «استخفاف» که در مجله شماره ۴۲ به مقتضای حال روایت: «اذا سمعتم صباح الديكة فسلوا الله تعالى من فضله فانها رأيت ملكاً، واذا سمعتم نهيق الحمير فتعوذوا بالله من الشيطان فانها رأيت شيطاناً» از رسول الله صلی الله علیه وآله، نقل نمودم، برخی از خوانندگان محترم از تأویل این حدیث لطیف، پرسش کرده اند که وجه و مآل آن چیست؟ و دیدن این دو حیوان، فرشته و ابلیس چه معنا دارد؟

پاسخ این سؤال اقتضاء دارد که بعد از ذکر مأخذ این روایت برای دفع وسوسه در اصل صدور عرضه شود و در حد ظرفیت مقاله، تأویل آن، روشن گردد.

ابوداود در جزء چهارم سنن خویش، خبر فوق الذکر را منسداً از رسول الله صلی الله علیه وآله نقل می کند و سپس از جابر بن عبدالله از رسول الله «ص» نقل می نماید که فرمودند: «اذا سمعتم نباح الكلاب ونهيق الحمير بالليل فتعوذوا بالله فانهم برون مالا ترون» یعنی: «هنگامی که زوزه سگان و آواز خران را در شب شنیدید،

سوق می دهد، و در ورطه مشاغبه می افتد. و دل ندارد که ندارد به اینگونه لطائف نبویه و ولویه، اقرار زیرا: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (سوره ق آیه ۳۷)

توضیح مقام:

روشن است که بعد از موهبت اصل وجود، بزرگترین موهبت الهی به نوع انسان موهبت سخن و بیان است که نماینده اندیشه او است و حقیقت وی عندالتحقیق جز اندیشه چیز دیگری نیست و «ای برادر تو همه اندیشه ای» و اندیشه آدمی خود جهانی است که جهان اکبردرآن منطوی است و با شناخت اعیان موجودات و حقائق هستی از علویات و سفلیات و ادراک صفات و آثار و احکام عمومی و خصوصی هریک، معانی دقیق، و صور روحانی و اشکال جسمانی... در وی منقوش می گردد و تنها وسیله ای که این صور و معانی دقیق و رفیق را با همه خواص و لوازم و ارتباطاتش صادقانه ممکن است حکایت کند، بیان و سخن است. این موهبت است که بین افراد این نوع، مایه تفاهم و تعاون است و معیشت اجتماعی را ممکن ساخته و صراط استكمال راهموار نموده و مآلاً موجب بقاء نسل بشر است، و این موهبت عظمی موهبتی است ذات مراتب:

گاهی در اوج اعتلاء است آنچه آن که معجزه می گردد، و زمانی در حضيض سقوط است آنچه آن که ملحق به بانگ حیوانهای زبان بسته می شود و بین آن فراز و این نشیب دارای مراتبی است که بعضاً آنچه آن دلاویز و خنیاگر است که مسحور می کند و حدیث: «أَنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» از رسول الله «ص» اشارت به همین مرتبه است، چه بعضی از وادین بر آنحضرت در ستایش برخی از همراهان خویش، بیان بلیغی بعرض مبارک رساند و چون رفیق مدوح نامیاسی کرد، بیانی بلیغ در نگاهش وی که هیچگونه تعارض با بیان قبلی نداشت، به عرض رساند بدنبال این مدح و ذم بلیغ، جمله رسای: «أَنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» از افصح من نطق بالضاد صادر شد و از امثال سائر گردید که «میدانی» طبق ظروف تهجی در کتاب «مجمع الامثال» آن را نخستین مثل سائر قرار داده و شأن صدورش را بتفصیل بیان کرده است. ج ۱ ص ۷.

و از مصداق این کلی است: داستان رودکی شاعر با احمد بن نصر شهریار بزرگ سامانیان که نظامی در چهار مقاله خویش آورده و خلاصه آن چنین است: «شهریار مذکور زمستان به دارالملک بخارا مقام گردید و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهرهای خراسان مگر یکسال که نوبت هرات بود چون بدانجا رفت مجذوب آنجا شد اقامتش چهار سال طول کشید و

امراء و سران از رودکی خواستند تا سلطان را به بازگشت ترغیب کند و او قبول نموده و قصیده ای ساخت که پیش سلطان خواند:

بوی جوی سولیان آید همی بوی بار مهربان آید همی...
و چون به این بیت رسید:

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
سلطان آنچه آن متفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی در آورد و روی به بخارا نهاد چنانکه رانین و موزه را تا دو فرسنگ بدنبال وی بردند و تابخارا عنان باز نگرفت. (صفحه ۳۱ الی ۳۴ چاپ مروی)

و هنرمندی فردوسی در شاهنامه از این قبیل است، هنگامی که سرافرازیها و سروریها و فرهنگ و آداب و رسوم و اعتقادات ملت خویش در سلک بیان اسطوره جنگها و آورد گاهها و دلاوریها توأمان با سجایای فاضله و عادات پسندیده منعکس می سازد، هوشها را مجذوب بلکه مسحور می کند.

و چون در مقام بیان رزم آوری و نهمتنی و قهرمانی قومش برمی آید، در نهایت صلابت الفاظ متناسب و واژه های مربوط با عرصه کارزار و پهلوانی را آنچه آن منسوج و منجم می کند که چکناچاک شمشیرهای بران و غرش تیرهای پران و فروریختن سرهای دشمنان چون برگ خزان را در بیان خود عیان می سازد، و ناگهان در موقف پند و موعظت قرار می گیرد، آنچه آن لطیف و دلنشین سخن می گوید که حکمتها و نصیحتها در آینه صاف بیانش نه مسموع که مشهود است و احیاناً مثلی می گردد سائر و دائر بر زبانها:

«سینه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل
مباراز موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

و وقتی که در صدد توصیف زیباروئی برمی آید، روی و موی و میان و ابرو و چشم و زلف و خط و خال و هیکل و اندامش را آنچه آن و صافی می کند که:

«بت آرای چون او بینی به چین بر او ماه و پروین کشند آفرین»

و نازنین را با ناز و کرشمه و عشوه و پریروئی عیان می سازد که دلها بجای دستها، ترنج وار قطعه قطعه می شوند.

و دمی که از شادبها و شوقها و عشقها مترنم می شود، آنچه آن احساس پرور و دلنواز و عطر آگین است که گویی نسیم سحرگاه بهاری از جئات الفردوس عبور نموده و شمیم آن را بر مشام جان می دمد...

و باری، سحر بیان این حکیم سخن ساز، شاهنامه اش را نه فقط مفتخر ملتش که از بزرگترین آثار حماسی جهان ساخته است، اقیانوسی است زرف که مرواریدهای تابنده و فصیح فارسی را در اعماق آن بحد و وفور انباشته، و رعایت تناسب و انتخاب تعبیر اصلح به مقتضای حال و مقام را در سطح آن چون غلّی برافراشته است.

و بدینگونه است سخنان سخن آفرینان دیگر که ترجمان رازهای آفرینش و زبان مرغان تسبیح گوی، و زبان پروانه خودسوز و عشق آموز، و زمزمه جو یبارها، و دست افشانیها و پای کوبی درختان، زبان سازها و سوزها و عشقها و گدازها و وصلها و هجرها است و خلاصه زبان رمز و ابهام و الهام و تمثیل است.

و این زبان تمثیل است، عشق بکمال بی پایان را، به زبان نی ای که از جدائی نیستان آنچنان شکایت می کند که از نفیرش مرد و زن می نالند، مجسم می سازد و در این مثل کوتاه معنائی به بلندی همه هستی گنجانیده که آهنگ موزونش را فقط با ارغنون شیفته جانی می توان نواخت و فقط گوش دل آشفتهگان عشق نامتناهی توان شفتن آن را دارد.

بخش چشمگیری از قرآن کریم امثال است و مراد ما از مثل، اداء و بیان مقصود در قالب و پوشش است بظاهر نامانوس و دور از تصدیق، ولی وقتی که به اصل و غایت مقصودش ارجاع شود در نهایت مانوسیت، مورد اذعان و تصدیق است، و هر کس نمی تواند عهده دار تأویل شود «تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (سوره مکیه آیه ۲۴)؛ «این مثالها را برای همه مردم میزنیم ولی ادراک و غایبات مقصود، از این امثال فقط از آن علماء است».

عالم با بصیرت است که وراء لباس تمثیل را می بیند و آن را بغرض مقصود برمی گرداند و فرقی در این جهت نیست که امثال رؤیایی و مشاهدات نومی باشد، یا امثال قرآنی و روانی باشد. الهایه ارجاع امثال نومی را باغراض مطلوبه اش تعبیر، و ارجاع امثال قرآنی و روانی را به اصولش تأویل می گویند، در این حکایت آتی ملاحظه کن که چگونه معبر با بصیرت مثال نومی را به اصل و غایتش برمی گرداند.

نوشته اند که مردی نزد ابن سیرین آمد گفت خواب دیدم گونئی مهری در دست من است که با آن دهان مردها و عورت زنان را مهر می کنم! ابن سیرین پرسید آیا در ماه رمضان قبل از طلوع فجر اذان می گونئی؟ گفت آری راست گفتم. اذان این مقدس محتاط! قبل از طلوع فجر سبب میشد که مرد و زن از پاره ای از مباحات ممنوع شوند و همین اذان در رؤیا بصورت مهر

تمثیل یافته است که معبر بصیر آن را از لباس مثال به حقیقتش برگردانید.

نا آشنا به زبان تأویل و تمثیل وقتی که می شنود پیامبر اکرم «ص» فرموده: «بِوَيْلٍ بِالْمَوْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورَةِ كَبْشِ امْلَحِ فَيَذْبَحُ» یعنی: مرگ در روز قیامت بصورت قوچ سفید خالص آورده می شود و ذبحش می کنند. به نقل کننده روایت جمله و می شود و احیاناً امثال این روایات را دلیل بر بی اساسی نبوت می گیرد و ای بسا فلسفه بافی می کند و می گوید: مرگ از مقوله عرض است، و قوچ جوهر است، چگونه عرض بجوهر تبدیل می شود؟!؟

این بیچاره گول خورده و نابخرد در این مشاغبه، جهالت و زبان نشناسی خویش را بجای بی اساسی نبوت نهاده و بی علمی و بی اعتباری خویش را دلیل بر بی اعتباری نبوت می گیرد.

روایت مورد بحث ما نیز از سنخ امثال است. دشمنان پیامبران صلوات الله علیهم و خلفاء آنان بدو گروه در این روایت تقسیم شده اند: گروهی نجاستخواران و سگان زوزه کن، و گروهی هم خران انکر الاصوات و این هر دو گروه شیطان استعمار را بنحوی رؤیت می کنند، خصوصاً در شب و هنگامی که یک نوع ابهام و تاریکی بدولت اسلامی روی آور میشود، با الهام از شیطانهای نامرئی استعمار زوزه ها و آوازهای نکره را سر می دهند.

این فرومایگان آلوده در همه وقت برای اسلام و مسلمین شر و بدبختی بوده اند، اما در هنگام ابهام و شب که شیطان را دیده اند و آواز سر داده اند خطرشان بیشتر است، ملت حزب الله باید دستجمعی از شراینها پناه بخدا ببرد: «فَتَعَوَّذُوا»

شگفت انگیز آنکه در برخی از مرویات خطر انکر الاصوات را بر حوزه دیانت از خطر سگان زوزه کن بیشتر دانسته است با آنکه طبق بعضی از روایات، سگ از آب دهان شیطان نشأت گرفته است!

در بحار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «جاء نوح عليه السلام الى الحمار ليدخله السفينة فامتنع عليه وكان ابليس بين ارجل الحمار فقال: يا شيطان ادخل فدخل الحمار و دخل الشيطان» ج ۶۳ از طبع جدید صفحه ۲۵۰: «نوح عليه السلام آمد که خرا را در کشتی داخل نماید خرا سر پیچی کرد، چون شیطان جلو چهار دست و پایش بوده، پس نوح علیه السلام - از روی غضب - به خرا گفت شیطان داخل شو، خرا و شیطان با هم داخل شدند.

بقیه در صفحه ۴۴

ایمان ندارند دل سپرده و خشنود شوند و مآلاً بسوء عاقبت آن فریبندگان گرفتار شوند.

چنانکه می بینی این امر قضای حتمی الهی است و شگفتا که صدور گذرنامه برای شیطان بدست خود پیمبران (ع) و جانشینان آنان است.

و با تأمل در گفتار گذشته، تأویل «اذا سمعتم صیاح اللدیکه...» نیز روشن می شود، و زمان شناسی و اغتنام فرصت را باید از اعلان کنندگان وقت آموخت و باید در این وقت اعلان شده فضل و نعمت خداوند تعالی را مطالبه نمود، وای اگر وقت سپری شود «والعیاذ بالله» سایه چنین رهبری، غروب کند و ما در طلب فضل و نعمت الهی مسامحه کرده باشیم...

ولی وجه دیگر ملکوتی از برای این حدیث و آن حدیث است که درک آن دیده ای خواهد سبب سوراخ کن و در این وقت «جف القلم» و الحمد لله.

و! چه کلام مرموزی است که ادوار تاریخ کلید این رمز است زیرا در هر دوره ای شیطانهای مستور باتشبهت به خران، وارد کشتی دین شدند و ساکنان و سرنشینان آن را بتباهی کشیدند.

بلی «و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحى بعضهم الى بعض زخرف القول غروراً ولو شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون، ولنصفى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالاخرة وليرضوه وليترفوا ما هم فيه مفترون» سوره انعام آیه ۱۱۱ و ۱۱۲.

حتماً برای هر پیمبری از شیطانهای انسی و جتی دشمنی قرار داده ایم برخی از ایشان به برخی دیگر وسوسه را در سخن زیبایی فریبنده القاء می کنند و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند پس آنان را بنا دروغشان و اگذار- زیرا در این امر حکمتی است از آن جمله- تا بگفتار فریبنده آنها، آنان که به آخرت

بقیه از تقدیر و تشکر

- اداره دادگستری - برادران اسماعیلی -
- شریف • اصفهان - پایگاه هشتم شکاری -
- برادر میرغضنفری • بم - آموزش و پرورش -
- برادر مستانه پور • تفرش - برادر علی اصغر
- صابری • قزوین - اداره برق - برادر سجادی
- مشهد اداره مسکن - برادر عرفان • مشهد -
- راه و ترابری - برادر متدین • مشهد - نیروی
- هوایی - برادر داوری • مشهد - راهنمایی -
- برادر کامیابی • ساوه - بهداری - برادر
- حسین اقلیدس • شوشتر - امور تربیتی
- شوشتر - بهداری - برادر معاضدی
- فیروزآباد - برادر امیر تیمور • رشت - راه
- و ترابری - برادر میرزانی • خرم آباد - شرکت
- نفت - انجمن اسلامی • رشت - سازمان
- بیمه های اجتماعی - برادر مهدی پسر
- نجف آباد - مخابرات - برادر متفکران
- سراب - بهداری - برادر عسگریزادگان
- تربت جام - فرمانداری - برادر عارفی
- زنجان - شرکت نفت - انجمن اسلامی
- مرودشت - شهرداری - برادر ستوده
- یاسوج - مخابرات - برادر حسین زاده
- یاسوج - اداره ارشاد اسلامی - برادر

- حسن زاده • ساری - انیسار نفت - برادر
- علی دهی • ملایر - ژاندارمری - برادر قربانی
- ملایر - برق - برادر محمود بهرامی
- گرمسار - امور تربیتی - برادر عسکری
- گرمسار - دارائی - برادر متین پور • فریمان
- امور تربیتی • همدان - ژاندارمری - برادر
- رضوی • یزد - مرکز تربیت معلم شهید باهنر
- برادر ابونبی • یزد - دانشکده پزشکی - برادر
- حسینی • اسلام آباد غرب - اداره پست -
- برادر احمدیان • ایلام - برق - انجمن
- اسلامی • آمل - بانک ملت - برادر عشقی
- کرج - کشاورزی - برادر عابدینی • اقلید
- شهرداری - برادر مسعودی • اسدآباد همدان
- امور تربیتی • بیرجند - راه و ترابری - برادر
- محولای • تبریز - سپاه - برادر دهقان
- بابلسر - دانشگاه - برادر سیدی • جیرفت -
- بهداری - انجمن اسلامی • خوی - مخابرات
- انجمن اسلامی • دامغان - بهداری -
- انجمن اسلامی • رامسر - کشاورزی - برادر
- قلی پور • زاهدان - دارائی - انجمن اسلامی
- زاهدان - سازمان آب - برادر نوراللهی
- اهر - اداره پست - انجمن اسلامی
- فریدن - فرمانداری - برادر زمانی • فریمان

- امور تربیتی • گناباد - دادگستری - برادر
- نیک خواه • بندرلنگه - برق - برادر
- حاجی زاده • مراغه - امور تربیتی - برادر
- سعیدی • مراغه - شرکت نفت - برادر
- مبارکی • مشکین شهر - امور تربیتی - برادر
- جعفرزاده • میناب - کشاورزی - برادر
- صادقی • مرودشت - بهداری - برادر ملک
- سعیدی • همدان - مدرسه عالی امامانی -
- خواهر رحیمی • یاسوج - اداره مسکن - برادر
- بناری • بهشهر - راه آهن - انجمن اسلامی -
- قم - کشاورزی - برادر محمد بیگی • قم -
- مخابرات - انجمن اسلامی

